

جایگاه موسیقی در برابر مخاطب

ناتالی چوبینه



کشاکش باستانی بر سر نان و فرهنگ، یا همان علم و ثروت، که حتی در فرهنگ سومری به صورت بگومگویی خیش و کلنگ نمادین شده، در رابطه دوجانبه مخاطب و موسیقی مصداق جالبی پیدا می‌کند. دو جنبه بیانگری و سرگرم‌کنندگی موسیقی، که یکی موجب رشد فکری مخاطب می‌شود و دیگری مایه نشاط روحی او، به ظاهر اهمیتی برابر دارند ولی در موقعیت‌های گوناگون کفه هر کدام سنگین‌تر یا سبک‌تر می‌شود. در کشاکش باستانی ذکر شده پیروزی عینی متعلق به نان و پیروزی ذهنی از آن فرهنگ است؛ نان برای ادامه زندگی ضرورت دارد ولی زندگی بدون فرهنگ شایسته انسان نیست. بنابراین هنرها در مقام ابزارهای بیانی یا رسانه‌های فرهنگ به نوعی بر سرگذشت انسان حکمرانی می‌کنند، گو اینکه وجود خودشان بدون وجود انسان قابل تصور نیست. در واقع می‌توان گفت انسان به طور متقابل مهار این ابزارهای بیان فرهنگی را به دست دارد و آنها را به پیروی از میل و صلاح دید خود وامی‌دارد. پس رابطه هنر و انسان از کنش و واکنش متقابل تشکیل شده و یک گزاره دو شرطی به حساب می‌آید. هنر نیز با هر دو جنبه خود در این رابطه شرکت می‌کند، و جنبه سرگرمی‌سازی یا به قول امروزی‌ها جنبه تجاری آن به اندازه جنبه فرهنگی‌اش فعال است، هر چند شاید این واقعیت سیمای خیلی خوش‌آیندی نداشته باشد.

موسیقی، در کنار هنرهای نمایشی، از رسانه‌هایی است که مواجهه‌ای مستقیم با مخاطب خود دارد، و حتی وقتی به صورت ضبط شده در این مواجهه شرکت می‌کند نمی‌تواند از تأثیر مستقیم مخاطب در امان بماند. با نگاهی به شکل ابتدایی موسیقی، ترکیب صداهای مختلف موسیقایی و

غیرموسیقایی و حرکت موزون و آواز و نمایش، که بعدها یونانیان نامش را **مُوزیکه** گذاشتند، مراسمی آیینی را می‌بینیم که گویی مخاطبی جز رب‌النوع‌ها یا همان نیروهای طبیعی فراتر از بشر ندارد و شاید به خاطر قرار گرفتن در برابر چنین مخاطبانی بیان‌گرانه‌ترین شکل خود را داشته است. هرچند شاهدهی بر این مدعا در دست نیست چون هیچ نمی‌دانیم آوای آن مراسم چگونه بوده و با وجود به دست آمدن نشانه‌هایی احتمالی از نوعی نظام آوانگاری باستانی و آگاهی نسبی از موسیقی نظری یونان و روم، حتی سرودهای صدر مسیحیت را هم چندان نمی‌شناسیم. ولی کاربرد این رسانه به عنوان نوعی زبان یا ابزار بیانی احتمال درست بودن این فرضیه را زیاد می‌کند.

در هر صورت می‌توان با اطمینان گفت که این وضعیت، یعنی خطاب همیشگی موسیقی به رب‌النوع‌ها و نیروهای برتر، پایدار نمانده و با پیشرفت تمدن کاربردهای موسیقی - هنوز هم در آمیزه‌های کامل با آواز و نمایش - بیشتر شده و طبعاً مخاطبان گونه‌گون‌تری را جلب کرده است. این مخاطبان در گذر تاریخ نیازها و خواست‌های خود را به موسیقی تحمیل کردند و وقتی مخاطب مقامی بزرگ داشت موسیقی ناگزیر چهره‌ای شکوهمند و تجلیل‌گر به خود می‌گرفت، و وقتی مردمان برای شادی خود به استفاده از آن رو می‌آوردند مجبور می‌شد از سنگینی خود بکاهد و نقش خنیاگری و سرگرمی‌سازی را بپذیرد. موسیقی برای حفظ توجه و علاقه مخاطبان خود حتی در عصبانی‌ترین دوره‌های تاریخ چاره‌ای جز رعایت، حتی نسبی، پسند آنان نداشته است، و هرچه به زمان حال نزدیک‌تر می‌شویم نشانه‌های بارزتری از این امر به چشم می‌آید.

مهم‌ترین عوامل تأثیرگذار بر موسیقی، که از جانب مخاطب تحمیل می‌شوند، همان عناصر عمده حاکم بر جامعه متمدن هستند، یعنی سیاست و اقتصاد. تأثیر این عوامل خود را در محتوای موسیقی بیشتر نشان می‌دهد، هر چند نمی‌توان تأثیر آنها بر قالب را نادیده گرفت، ولی در مورد قالب بهتر است به سراغ عوامل محیطی و جغرافیایی برویم. طبیعی است که سازهای هر منطقه از جهان با استفاده از مواد موجود در همان منطقه ساخته می‌شوند، و فرم موسیقی از نظر حجم آوایی و درازای زمانی به مکان اجرا و کارکرد (function) موسیقی بستگی دارد (استفاده از کرناهای بزرگ برای خبررسانی در مناطقی مثل کوهستان و دشت که جمعیت‌ها با فاصله زیاد از همدیگر زندگی می‌کنند هم بر اندازه ساز هم بر حجم طنین و رژیستر آن، و هم بر درازا و فرم موسیقی تولید شده تأثیر می‌گذارد). البته سومین عامل نام برده، اقتصاد، نیز به شکلی مشابه عمل می‌کند. تعداد نیروهای شرکت‌کننده در اجرا و رده اجتماعی مخاطبان، نیز کیفیت سازها و قابلیت‌های آنان، که همگی در شکل‌گیری فرم‌های آهنگسازی نقشی تعیین‌کننده دارند، از بازتاب‌های عامل اقتصاد به شمار می‌روند. یکی از نمونه‌های بارز این مطلب در تاریخ را می‌توان با مقایسه موسیقی سه آهنگساز بزرگ دوره باروک، باخ و هندل و ویوالدی، مشاهده کرد. تعداد نوازندگانی که در اختیار هر یک از آنها بوده چنان تأثیر تعیین‌کننده‌ای بر شکل موسیقی‌شان گذاشته که حتی امروز هم نمی‌توان در این تعداد دست برد و مثلاً **پاسیون حضرت متّا** را با سازهای بیشتری اجرا کرد، چون زبان آن تغییر می‌کند و ژرفای بیان خود را از دست می‌دهد. گذشته از تفاوت‌های خلق و خو، این سه استاد هم دوره که دو نفر از ایشان هم سال بودند در محیط‌هایی متفاوت دارای وضعیت‌های اجتماعی و اقتصادی مختلف می‌زیستند که ضرورت-

های گوناگونی را پیش می‌آورد. جامعه نسبتاً آزاداندیش و رفاه‌طلب نیز گرچه مثل جامعه لوتری آلمان مذهبی بود ولی جنبه عرفانی و پارسایانه همراه با اصرار به قناعت و ساده‌زیستی، شبیه به ناخن خشکی، آن را نداشت، و هر قدر آن جامعه لوتری تک افتاده و منزوی به نظر می‌رسید در عوض و نیز مرکز گردشگری و رویدادهای فرهنگی بود و به تبع آن اقتصاد پررونق‌تری داشت. رشد اپرا در شهرهای ایتالیا، با استقبال گسترده‌ای که از آن می‌شد، هم برای ویوالدی نوید بخش درآمد بیشتر همراه با استقلال نسبی بود و هم او را به ساخت موسیقی دراماتیک و سرشار از شور و شیرینی سوق می‌داد و ارکستر دختران یتیم‌خانه امکان کار کردن روی فرم‌هایی بزرگ اندازه (large-scale) مثل کنسرتو و کنچرتو گروسو را در اختیارش می‌گذاشت، در حالی که نه تنها مقامات کلیسای لوتری بلکه حتی دربارهای آلمانی هم آن همه زرق و برق را از باخ طلب نمی‌کردند - البته هزینه و امکاناتش را هم نداشتند - و او روی محتوا و جنبه‌های فنی موسیقی خود کار می‌کرد و کمتر به سراغ ارکستر بزرگ می‌رفت. در عوض محیط هندل بی‌نهایت به پسند روز، یا همان ایتالیایی مابی، گرایش داشت و بایستی به هر قیمتی شده مشتاق و متوجه باقی می‌ماند. هندل بی‌تردید تمام عمر به دنبال ارضای سلیقه مخاطبان اغلب والا مقام خود بود و در این راه از هر وسیله‌ای که در اختیار داشت - نیروهای اجرایی ماهر و فراوان، آرایه‌ها و جلوه‌های ساختاری، و حتی سرعت هنری از آثار خودش و دیگران - بهره می‌جست.

با اینکه ثروت‌های جامعه معمولاً در دست شماری از صاحبان قدرت است، هر قدر مردم بیشتر مخاطب موسیقی قرار بگیرند نقش عامل اقتصاد در هنر پررنگ‌تر می‌شود. شاید تاریخ به ظاهر خلاف این را نشان دهد، و آهنگسازانی که محتاج حمایت مالی ثروتمندان نبوده‌اند چهره‌های کامیاب‌تر را به نمایش بگذارند. ولی بازار رقابت برای جلب توجه مردم بسیار بی‌رحم‌تر از اربابان والا مقام است، و انبوه مخاطبان به شکل خودآگاه و ناخودآگاه تأثیرهایی مستقیم و سرنوشت‌ساز بر روند خلاقیت هنرمند می‌گذارند. قسمت عمده تأثیرهای ناخودآگاهانه حاصل دگرگونی‌هایی است که دو عامل مهم جنگ و تجارت در وضعیت اقتصادی و اجتماعی مخاطب ایجاد می‌کنند، و مقایسه موسیقی زمان‌های جنگ یا رکود با موسیقی زمان‌های صلح و رونق اقتصادی همواره تفاوتی بارز را نشان می‌دهد. هر چند شکل بیانی این دو نوع موسیقی بر حسب حال و هوای حاکم بر هر دوره از تاریخ فرق می‌کند، و شاید جنگی که ناشران موسیقی را به ورشکستگی می‌کشاند، آهنگسازان را دچار فلاکت می‌کند، و اجراکنندگان را بی‌مخاطب می‌گذاشت، اکنون بیشتر تقویت‌کننده عنصر مبارزه‌جویی یا میهن‌پرستی در موسیقی به حساب آید. در هر صورت بی‌تردید در جامعه‌ای که رشد اقتصادی و رفاه و آسایش اجتماعی موجب پیشرفت فرهنگ شود موسیقی هم از این جریان برکنار نخواهد ماند، هر چند مسئله ارضای پسند مخاطب بیشتر وقت‌ها چنان شکل حادی پیدا می‌کند که موسیقی را از بالندگی بازمی‌دارد و از بار معنایی آن تا حد زیادی می‌کاهد، ضمن اینکه الگوهای تکراری به آن تحمیل می‌کند و گاه موجب می‌شود بالا رفتن کیفیت فنی و رشد ابزاری با پیشرفت ساختاری اشتباه گرفته شود.

عامل اقتصادی یک عامل اجتماعی نیز پیوست خود دارد که نقش رده‌های مختلف اجتماعی را در جریان نفوذ مخاطب بر موسیقی دخالت می‌دهد. این نکته که شکوفایی اقتصاد مردمی در دوره پیش‌رنسانس به رواج دانش و هنر بین مردم و حضور هرچه بیشتر آنان در عرصه‌ها کمک

کرد و به پیدایش هنر شکوهمند رنسانس و هنر پر تفصیل و استادانه باروک انجامید، شهرت بسیاری دارد. ولی شاید یکی از مهم‌ترین پی‌آمدهای آن برای موسیقی زیاد مورد توجه قرار نگرفته باشد: حضور برجسته هنرهای خانگی. «مصرفی» شدن موسیقی، این هنر را در برخورد مستقیم با مخاطب خویش قرار داد و پیرو آن مقوله‌های امروزی مثل چاپ و نشر موسیقی، و مقوله‌هایی فنی مثل شکل‌گیری الگوهای ملودیک و ریتمیک حاصل از روی کاغذ آمدن بداهه-نوازی‌ها و گاه ساده کردن آنها برای مصرف خانگی، بهبود ساختمان سازها برای راحت‌تر شدن اجراها و امکان هم‌نوازی گروه‌های کوچک، و پیدایش انواع سازها که اغلب تجربه‌های فنی تازه را تجسم می‌بخشیدند، موجب ادغام نقش مخاطب و اجراکننده شدند و به تأثیر هر دو اهمیت یکسانی بخشیدند. اینجا بود که موسیقی به خاطر همین مخاطب/اجراکنندگان از پیچیدگی و ژرفای خود کاست و نخستین نشانه‌های واقعی «مصرفی» شدن، مثل استفاده از ملودی‌های موتیوی و آشنا به مقدار زیاد، و فرم‌های کوچک اندازه (small-scale) و پرتکرار، را در خود پرورش داد. امروزه شاید گروه مخاطب/اجراکنندگان به اندازه گروه مخاطبان به تنهایی بلندآوا نباشند، اما وسائل و ابزارهای گوناگون و رنگارنگ «مصرف» موسیقی همان جامه گروه اول را به گروه دوم نیز پوشانده است.

پیوند موسیقی و مذهب پیوندی بسیار عمیق، کهن و همه‌جانبه به شمار می‌رود. موسیقی نخستین و قدیمی‌ترین ابزار بیان حس پرستش بوده و در طول تاریخ همواره این نقش را حفظ کرده است. تمامی کیش‌ها و آیین‌ها چه نزد مردمان بدوی و چه در جوامع پیشرفته، از بیان موسیقایی در قالب مراسم و آیین‌های خاص و سرودها و نمایش‌های گوناگون سود جست‌ه‌اند. در نخستین قرن‌های حکمرانی مسیحیت، موسیقی دست‌کم به طور رسمی سراپا در خدمت کلیسا بود، و چون فقط روحانیون با سواد و دانش سرکار داشتند هیچ نشانی از حضور موسیقی مردمی نبود. روحانیون مسیحی اندک اندک مایه رشد موسیقی شدند تا مراسم عبادی را هرچه باشکوه‌تر سازند و مردم را بیشتر به مراسم مذهبی جلب کنند و نیز سرودها و دعاها را به آنان، که اغلب بی‌سواد بودند، راحت‌تر بیاموزند. این‌گونه بود که موسیقی را به میان مردم بردند و آنها را نیز در روند رشد ساختاری آن سهیم کردند؛ ملودی‌های کلیسایی به موسیقی مردمی راه یافت و در مقابل نغمه‌های مردمی هم به موسیقی کلیسایی نفوذ کرد، و همین موجب شد چهره موسیقی مردمی از حدود قرن دوازدهم میلادی در تاریخ ظاهر شود. پیدایش شاخه موسیقی غیرمذهبی پهلوی به پهلوی شاخه مذهبی امکان راه‌یابی مفهوم‌ها و محتواهای فراوان دنیوی به این هنر را فراهم آورد و موسیقی با قدرت به بیان احساسات درونی مردم پرداخت. سنت‌شکنی‌های غیرمرسوم موسیقی غیرمذهبی، برخلاف نگرانی‌ها، از موسیقی ابزار قدرتمندتری ساخت که اینک با زبان خود مردم از ایمان سخن می‌گفت و رشد و تعالی خود را در سلوک روحی جست-وجو می‌کرد. در واقع فطرت مخاطبان هرگز اجازه‌ای به این موسیقی نمی‌داد، و با تمام شکل‌های کنونی این هنر، هنوز هم مصداق این مطلب کاملاً آشکار است.

طبعاً عامل اقتصاد، و در کنار آن موقعیت اجتماعی، بی‌کار نشستن، و قدیمی‌ترین موسیقی غیرمذهبی به جامانده به طبقه ممتاز جامعه تعلق گرفت. با دخالت صاحبان قدرت در این امر، عامل سیاست در مقابل عامل مذهب قد علم کرد و برای کشاندن جریان اصلی موسیقی به سمت

خود و هدایت هرچه بیشتر آن به رقابت پرداخت. تا زمانی که پدیدآورندگان موسیقی خود اهل سیاست یا مذهب بودند، این رقابت شکل ساده‌تری داشت، ولی رونق اقتصادی برای این مقوله صنف خاصی به وجود آورد که بیشتر اعضای آن سیاسی یا مذهبی نبودند و بدین ترتیب رقابت متوجه جلب این اعضا و اعمال قدرت نفوذ بیشتر بر آنها شد تا توانایی‌های خود را در خدمت یکی از این دو منبع قدرت قرار دهند. بهبود وضعیت اقتصادی و اجتماعی مردم، باز هم شکل پیچیده‌تری به این رقابت بخشید. اکنون دیگر جریان نفوذی نیرومندتر بایستی کل جامعه را تحت تأثیر قرار می‌داد و ناچار تا حد زیادی هم از مردم و گرایش‌های ایشان تأثیر می‌گرفت. بدین ترتیب دو منبع عمده قدرت، خود اندک اندک به گرایش‌های کوچک‌تر تقسیم شدند و هر کدام زبان خاص خود را پیدا کردند. امروزه موسیقی زبان‌های قومی، ملی سیاسی، مذهبی و تجاری بی‌شماری پیدا کرده است که همگی در بده بستان مستقیم با مخاطب قرار دارند، و به همین دلیل مسئله پشرفت کیفی موسیقی و نیز نقش آن در بالا بردن درک و آگاهی مخاطب گرفتار وضعیت پیچیده‌تر شده است. اهمیت دادن به دیدگاه و پسند مخاطب می‌تواند به ویژه در روند رشد این گونه هنرها مشکل ایجاد کند، و بی‌تردید نمی‌توان از همه مخاطبان انتظار داشت به جنبه بیان‌گرانه و تعالی‌بخش آنها بیش از جنبه سرگرم‌کننده و تسکین‌دهنده‌شان توجه نشان دهند. با این حال بی‌توجهی به جایگاه دوگانه موسیقی در برابر مخاطب همواره می‌تواند شدیدترین آسیب‌ها را به هر دو طرف این تعامل وارد آورد.

به گمان من موسیقی اگرچه یک ابزار بیانی به حساب می‌آید، اکنون خود یکی از منابع قدرت است که می‌تواند به حرکت‌های مردمی جهت بدهد. با این حال چون در هر صورت نوعی ابزار است، زبان خود را هم از پدیدآورنده و هم از مخاطب می‌گیرد و بدون این دو خاموش می‌ماند. اگر روزگاری سه عامل مذهب و سیاست و اقتصاد در روند حرکت موسیقی دخالت مستقیم داشتند، اکنون همین دخالت‌ها نیز به واسطه مردم صورت می‌گیرد. موسیقی امروزه بیش از هر زمان دیگری به مخاطبان مردمی خود وابسته است، و این مطلب گاه پی‌آمدهای ناخوش‌آیندی برای قالب و به‌خصوص محتوای آن دارد. تابعیت موسیقی از پسند روز موجب خاموشی بسیاری از زبان‌های باستانی آن شده، و اگر توقع مخاطب از آن بیشتر جنبه کمی پیدا کند بی‌تردید شاهد کندی رشد فنی و محتوایی آن خواهیم بود. نیازی به گفتن نیست که پایین آمدن سطح کیفی هنرها، به‌خصوص در این گروه، تنزل اندیشه و ادراک مردم و محدود شدن حوزه‌های احساسی و بیانی را به دنبال خواهد داشت، و این دور باطل، بدون دخالت آگاهانه مخاطب، هم‌چنان به حرکت مصیبت‌بار خود ادامه خواهد داد.